

دوفصلنامه علمی
ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء (س)
سال یازدهم، شماره ۲۰، بهار و تابستان ۱۳۹۸

سفر؛ تجربه زیسته خوانش اگزستانسیالیستی از الگوی سفر-زندگی شمس پرنده^۱

نگین بی نظیر^۲

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۷/۲۸

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۹/۱۸

چکیده

وجود اصیل / دازاین، انسان تنها و فردیت یافته‌ای است که با انتخاب‌های خویش، هم خود را از وجود غیر اصیل و غوطه‌ور شدن در جماعت توده‌ای (کیر کگور)، گله‌ای (نیچه) و داسمنی (هیدگر) رها می‌کند و هم امکان‌ها و موقعیت‌های بسیاری را در برابر الزام، حتمیت و ضرورت برای خویش به وجود می‌آورد. امکان‌هایی که او را از رویدادگی‌های زندگی جدا می‌سازد و رو به تعالی به حرکت درمی‌آورد. موقعیت‌های مرزی / بحرانی نظیر درد، رنج، یأس، شکست، ترس، سفر، پیری، مرگ و... بهترین وضعیت برای مواجهه با خویش و مرزهای وجودی است؛ موقعیت‌های شکننده‌ای که با فروریختن شاخه‌های ذهنی، طرح‌واره‌های تثبیت شده و تجربه‌های بسته‌بندی شده، امکان جهش و درکی انفسی و سوژکتیو را محقق می‌سازد. جستار حاضر از منظر مفاهیم کلیدی فلسفه اگزستانسیالیسم (وجود اصیل، فردیت، انتخاب، امکان، تجربه زیسته، حرکت،

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jml.2020.28812.1854

^۲ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان، گیلان، ایران؛ n_binazir@guilan.ac.ir

* سپاس فراوان از استاد همیشه‌راهنمایم، جناب دکتر نیکویی بزرگوار که موضوع و جهت گیری مقاله با راهنمایی اندیشمندانه ایشان شکل گرفت.

موقعیت مرزی، سفر و مواجهه با مرگ) به تحلیل و واکاوی الگوی سفر-زندگی شمس پرنده می‌پردازد و با واکاوی در منقولات و شیوه زیست شمس تبیین می‌کند که چگونه شمس با انتخابی آگاهانه، سفر را به مثابه زندگی، تجربه زیست می‌کند، در این تجربه درونی و جهان شخصی (سارتر) خود را از روزمرگی و میان‌مایگی می‌کند و با آگاهی و شناخت انفسی و سوژکتیو، پیوسته رو به امر متعالی و نامتناهی در حرکت است. سفر بهترین امکان برای گمنام و ناشناس ماندن شمس، عدم تقید به قالب‌ها و شاکله‌های تکراری و عمومی و تجربه موقعیت مرزی است. یکی از مهم‌ترین موقعیت‌های مرزی که در سفر امکان مواجهه با آن بیشتر است، درک حضور مرگ به عنوان بنیادی‌ترین امکان دازاین است. شمس در حرکت به سوی مرگ، هم توسع وجودی می‌یابد، هم مشتاق مرگ می‌شود و هم در مشاهده ناپایداری امکانات و امور تنهایی هستی، ایمانش به حقیقت مطلق، متقن تر و محکم تر می‌گردد.

واژه‌های کلیدی: اگزستانسیالیسم، فردیت، تجربه زیسته، سفر، شمس تبریزی.

مقدمه

انسان با انتخاب‌ها و تصمیم‌هایش بستر بالندگی یا قیود درخودبستگی را برای خویش در جهان رقم می‌زند. در فلسفه اگزستانسیالیسم، ارزش وجودی و شأن انسان به انتخاب‌هایی است که امکان‌های پیشروی او را گسترش می‌دهد (گشودگی) یا چارچوب‌ها و محدودیت‌ها را افزایش (فروستگی). انسان فرید^۱ / دازاین^۲ اصیل با انتخاب‌های خویش، خود را از یک شکل‌شدن، همگن-بودن و هم‌رنگی با جماعت^۳، منفک و متمایز می‌کند، فراتر از توده^۴ کبر کگور^۵، گله^۶ نیچه^۷ و داسمن^۸ هیدگر^۹ (اینوود، ۱۳۹۵: ۱۰۸؛ فلین، ۱۳۹۵: ۵۶)، زیستن را فردی تجربه می‌کند و روی در بی‌قراری و شوریدگی رو به تعالی^{۱۰} دارد. این فریدبودن را می‌توان در اندیشه، انتخاب و نوع زیست او مشاهده کرد. یکی از مهم‌ترین ایده‌ها در فلسفه اگزستانسیال، موقعیت‌های مرزی/ بحرانی^{۱۱} است که موجب توسع وجودی انسان و نمایان ساختن وجوه پنهان وجودش می‌شود. موقعیت‌های مرزی، وضعیت‌های شکننده‌ای هستند که انسان را با محدودیت‌ها، ترس‌ها، امکان‌ها و قابلیت‌هایش روبه‌رو می‌کنند.

جستار حاضر با تکیه بر آموزه‌ها و گزاره‌های اگزستانسیالیسم (وجود اصیل، فردیت، انتخاب، تجربه زیسته، صبرورت و موقعیت مرزی، سفر و درک حضور مرگ) به تحلیل و واکاوی جهان

متمایز و تجربه زیسته شمس تبریزی با محوریت **موقعیت مرزی منتخب شمس** می‌پردازد. سفر، اتفاقی در جریان زندگی شمس نیست، بلکه انتخاب و امکان او و به تعبیری دقیق‌تر، خود زندگی شمس است. او با این انتخاب، آگاهانه خود را پیوسته در موقعیت مرزی و شکننده قرار می‌دهد. در نگاه کلی، سفر همیشه یکی از انتخاب‌ها، لذت‌ها و امکان‌های انسان، با سمت و سوهای مختلف و اهداف گوناگون بوده است. سفر با هر نگرشی، کنده شدن از بستر امن و آسایش و حرکت به سمت هدف و مقصدی مشخص است. در الگوی متعارف، سفر در ذهن مسافر یک رفت و برگشت است، ولی برای شمس سفر، همواره رفتن است.

در ماهیت سفر، کشف و امکان مواجهه با ناشناخته‌ها، ترس‌ها، دغدغه‌ها و کمپلکس‌های انسان وجود دارد. قرار گرفتن در وضعیت و موقعیتی جدید، به چالش کشیدن خود و شناخت مرزهای وجودی خویش در ساحت‌های مختلف بشری در قالب سفر امکان می‌یابد: در **الگوی اسطوره‌ای** سفر قهرمان اساطیری در پویه‌ای اودیسه‌وار برای یافتن اصل خویش، در **الگوی دینی** سفرهای حضرت موسی، حضرت مسیح و حضرت محمد برای ترویج و تبلیغ دین، **سفرهای زیارتی** به نیت دیدار معشوق و معبود ازلی، در **الگوی جغرافیایی** در قالب جهانگردی و سیاحت (حجم سفرنامه‌ها خود مؤید این نکته است)، **سفرهای عرفانی** و...

در کلان‌روایت عرفان، انسان در این عالم مسافر است و هستی‌اش در درک این جدایی و رفتن به سمت دوست معنا می‌یابد، این پژوهش نشان می‌دهد چگونه سفر در معنای عام از تجربه قابل روایت، مفهومی و منسجم در تجربه زیسته شمس به تجربه‌ای خاص، نامنسجم، زنده، انباشت‌ناپذیر و بیان‌نشده تبدیل می‌شود؛ تجربه‌ای که شمس آن را زیست می‌کند... پژوهش حاضر با تکیه بر **الگوی سفر - زندگی شمس** تبیین می‌کند که چگونه شمس با انتخاب تنهایی و فردیت و در میل به حرکت و صیوررت و رفتن به سمت مرگ، سفر را زندگی می‌کند و با قرار گرفتن در موقعیت مرزی، به شناخت انفسی و سوژکتیو می‌رسد؛ شناختی که نزد شیخان و پیران روزگار جست‌وجو می‌کند و نمی‌یابد.

در بخش تحلیلی پژوهش، علاوه بر مقالات شمس، به روایات نویسندگان متقدم و متأخر درباره شمس و مولانا نیز استناد شده است. با توجه به گزیده‌گویی شمس و باورنداشتن به مکتوب کردن کلام، «سخن را چون نمی‌نویسم در من می‌ماند و هر لحظه مرا روی دگر دهد» (شمس تبریزی، ۱۳۹۱: ۲۵۵/۱)، بر شیوه زیست شمس در متون مربوطه نیز تکیه شد. درباره پیشینه پژوهش باید گفت در هر پژوهشی درباره زندگی مولوی و شمس تبریزی، با تکیه بر منابع دست اول (رساله سپهسالار، ولدنامه و مناقب‌العارفین) موجز یا مبسوط به سفرهای شمس اشاره شده

است، اما هیچ پژوهش مستقلی درباره چرایی، اهمیت و تبیین این مهم در زندگی و اندیشه شمس با رویکرد تحلیلی صورت نگرفته است. شاید اولین نکته‌ای که در خوانش پژوهش‌هایی از این جنس (خوانش اگزیستانسیالیستی) در ذهن خواننده شکل می‌گیرد، قیاس‌ناپذیری/ لاقیاسیت^{۱۲} بین دو ساحت ذکر شده است. برای رفع این تصویر، بر دو نکته بنیادی باید تکیه کرد: **یک، امکان گفت‌وگو و دیالوگ** دو سنت فکری با در نظر گرفتن تمایزات فرهنگی، فاصله زبانی، بعد مکانی، افق تاریخی و... است که با توجه به **فراتاریخی بودن** برخی متون، شخصیت‌ها و... محقق می‌شود. این گفت‌وگو و بستر را هانری کربن^{۱۳} «گفت‌وگو در فراتاریخ»، شایگان «ارتباط عمودی» و رودلف اتو^{۱۴} «تقارب انواع» می‌نامد (نک. شایگان، ۱۳۸۶: ۳۸۲، ۳۸۲ و ۳۸۴). نکته دیگر توجه به این مهم است که انسان‌هایی می‌توانند قبل از ظهور نظریه/ مکتب به تجربه، شهود، تخیل خلاق و تفکر زیسته، آن جهان‌ها، زیست جهان‌ها، افق‌ها، ادوار، مکتب‌ها و نظریه‌ها را زیسته باشند (نیکویی، ۱۳۸۷: ۱۷۷). از این منظر، تنهایی، فردیت و شیوه زیست شمس در دوره جنینی اگزیستانسیالیسم (به تعبیر برلین) زیسته و تجربه شده است. «رشد این جنین را می‌توان از بوهمه و عرفای آلمانی تا هامان^{۱۵} و از هامان تا یاکوبی^{۱۶} و کیر کگور و نیچه و هوسرل^{۱۷} دنبال کرد. مسیری هم که مرلوپونتی^{۱۸} و سارتر^{۱۹} در پیش گرفتند، از همین راه منشعب شده است» (برلین، ۱۳۸۵: ۶۰).

چارچوب نظری

بنیادی‌ترین ایده و گزاره فلاسفه اگزیستانسیال (کیر کگور، نیچه، هیدگر، سارتر و یاسپرس^{۲۰})، تکیه بر فردیت و تنهایی انسان است که در پس انتخاب‌ها، تجربه‌های مستقیم، شیوه زیست و امکان‌ها در موقعیت و شرایط نمایان می‌شود و شکل می‌گیرد. وجود غیر اصیل در فلسفه اگزیستانسیال، وجودی است که در روزمرگی، میان‌مایگی و روی‌دادگی‌ها غوطه‌ور است: وجودی گله‌ای، توده‌ای، داسمنی، تقلیدگر و منفعل. وجودی که خود را با هر کس و هیچ کس سازگار می‌کند. منزلگاه دیگران است، نسخه تقلیدی و همگون با جماعت؛ در نقطه مقابل، وجود اصیل یا به تعبیر هیدگر، دازاین با انتخاب‌های خویش‌کننده می‌شود و از محاوره‌های دنیای عوام، خوش‌باشی‌ها و شناخت عینی، تجربه‌های غیرمستقیم و انباشت‌پذیر فاصله می‌گیرد. دازاین اصیل در بی‌قراری و شوریدگی وقوف دارد و به موقعیت‌مندی و امکان‌های خود آگاه است. به خویشتن وفادار است و خانه خود و اندیشه خود را دارد (وارنوک، ۱۳۹۳: ۱۷ و ۲۰؛ فلین، ۱۳۹۵: ۵۶ و ۱۲۱: اینوود، ۱۳۹۵: ۱۰۸-۱۰۹ و کالنیز، ۱۳۸۵: ۷۲-۷۳). در اندیشه هیدگر، انسان قدرتی نامحدود برای تصمیم‌گیری دارد. او به این جهان پرتاب شده است (پرتاب‌شدگی)^{۲۱}. این دازاین پرتاب‌شده بیشتر

از آنکه در خصوص وجود و عدم تصمیم بگیرد، درباره چگونه بودنش (شیوه زیست) تصمیم می‌گیرد. او نحوه بودن خویش را می‌آفریند و **قدرت انتخاب و اختیار برگزیدن انهای مختلف بودن** را دارد (اینوود، ۱۳۹۵: ۱۰۵-۱۰۶). این مفهوم را در یک مقوله‌بندی دیگر در اندیشه کیر کگور که بسیاری او را نخستین نویسنده آگزیستانسیالیست می‌نامند می‌توان یافت. کیر کگور پندار عینیت‌گرایی^{۲۲} یا شناخت آفاقی و عینی را در مقابل شناخت انفسی و سوژکتیو قرار می‌دهد (وارنوک، ۱۳۹۳: ۱۵ و ۲۵-۲۶). انسان فرید در بازی امکان‌ها و خلق موقعیت‌ها می‌تواند از محدودیت‌های روی‌دادگی که میل به التزام و جزمیت دارند، به تعالی و گشودگی حرکت کند و از تأییدهای حزبی، فرقه‌ای و علمی رها شود. به تعبیر کیر کگور، سپهرهای باشندگی^{۲۳} امکان‌های متفاوتی هستند که وضعیت‌ها و موقعیت‌های خاص را می‌آفرینند. بودن در موقعیت به باور فلاسفه آگزیستانسیال به معنای محدود بودن به آن و بسته بودن در آن نیست. ما مشروط به شرایط هستیم، اما محدود به شرایط نیستیم. باور به امکان، گشودگی و فراروی به امر نامتناهی را رقم می‌زند (کارلایل، ۱۳۹۷: ۱۱۳-۱۱۴؛ وارنوک، ۱۳۹۳: ۳۱).

از نظر یاسپرس، یکی از عوامل شناخت انسان، قرار گرفتن در وضعیت محدود است. شناختن وضعیت، در واقع شناختن امکاناتی است که در موقعیت ملموس و واقعی انسان وجود دارد (یاسپرس، ۱۳۷۴: ۱۰). موقعیت‌های مرزی و بحرانی، برای وجود ما ضروری هستند و مرزهای شخصی ما را نشان می‌دهند؛ بزنگاه‌هایی که مجال نمایش فردیت و اصالت دازاین است؛ نقطه‌ای که در آن امکان جهش^{۲۴} به سوی تعالی وجود دارد. تنها در تلخی جایگزین‌ناپذیر تجربه شخصی است که وجود شخصی می‌آموزد موقعیت‌ها را بپذیرد و در همان حال درمی‌یابد که آن‌ها بن‌بست نیستند، بلکه مرزهای رویارویی ما با هستی خود هستند. این رخدادها استثنایی که موجب درهم‌ریختن زندگی یکنواخت و عادت‌واره می‌شود و شناخت فرد را بسترسازی می‌کند، موقعیت‌هایی مثل گناه، رنج، کشمکش، مصیبت، پیری، یأس، تردید، سفر، ترس و مرگ است (بلاکهام، ۱۳۶۸: ۸-۱۰). وجه مشترک همه این موقعیت‌های مرزی، شکنندگی آن‌هاست؛ شکست و فروریختنی که زمینه شناخت، آگاهی و امکان رسیدن به تعالی را در بطن خود دارد. سفر یکی از موقعیت‌های مرزی است که در ماهیت خود، عادت‌گریزی، ساخت‌شکنی، عدم قطعیت، حرکت، نوشدن، پویایی، تکثر و تنوع را دارد. وجود انسانی در اندیشه هیدگر، آن‌اکنون او نیست بلکه آنی است که در آینده شکل می‌گیرد. ما آن چیزی نیستیم که اکنون هستیم، بلکه آن چیزی هستیم که بعداً می‌شویم (کراوس، ۱۳۹۰: ۲۷۸-۲۷۹). در این سیورورت و رو به آینده امتداد داشتن، یکی از مهم‌ترین تجربه‌های دازاین، مواجهه با مرگ است که راه وصول به وجود اصیل و فرید است. به

اعتقاد هیدگر، «مرگ سرحد امکان‌های دازاین است و راه دست یافتن به وجود اصیل. تلقی زندگی خویش همچون جریان‌ی است که رو به مرگ دارد. یگانه رویدادی که... در آن ما - هر یک از ما - حقیقتاً تنها هستیم» (ادکینز، ۱۳۹۶: ۳۱؛ وارنوک، ۱۳۹۳: ۳۳). در مرگ آگاهی / مرگ‌اندیشی^{۲۵} از بُعد دیگری مفاهیم تنهایی و فردیت و ترس آگاهی^{۲۶} ارزش و اعتبار می‌یابند. آموزه‌های فلسفه اگزستانسیال چون تنهایی، فردیت، رو به آینده امتداد داشتن، ترس آگاهی، دلهره، شوریدگی و موقعیت‌های مرزی، در درک حضور مرگ به گونه‌ای دیگر تجربه می‌شوند که وجود اصیل را تعالی می‌بخشند. در اندیشه پاسکال «طبیعت، حرکت است. سکون و قرار کامل، مرگ. هیچ چیز برای آدمی تحمل‌ناپذیرتر از آن نیست که در سکون و قرار کامل، بدون انفعالات، گرفتاری‌ها، سرگرمی‌ها و تلاش به سر برد. در این صورت، او احساس نیستی، وانهادگی، نابسندگی، وابستگی، عجز و خلأ می‌کند» (مارسل، ۱۳۸۸: ۱۰۲ و ۱۰۳).

فردیت و غرابت شمس

در جهان مشاع و مشترک، با داشتن فهمی از هستی و زیست در آن و مواجهه با آن، به گونه‌ای که درونی و شخصی شده باشد، جهان خاص و فردیت یافته‌ای شکل می‌گیرد که یگانه، مستقل، متمایز و دیگرگون است. آن جهان خاص، درونی^{۲۷} و شخصی^{۲۸} شده به تعبیر سارتر به تبع انتخاب‌های «من» شکل می‌گیرد و تداوم می‌یابد: «هرگونه نقل مکان به مرحله‌ای بالاتر، باید برخاسته از تصمیمی باشد که خود فرد برای خویشتن خویش می‌گیرد» (همان: ۱۷). در اندیشه سارتر، چون دیگر فلاسفه اگزستانسیال، انتخاب‌ها، امکان‌کننده شدن از روی دادگی‌های زندگی / موقعیت‌های داده شده، مثل نژاد، ملیت، زبان، خانواده و... را فراهم می‌کند (فلین، ۱۳۹۵: ۱۲۱؛ وارنوک، ۱۳۹۳: ۱۲ و ۲۰).

شمس با کسی انس نمی‌گرفت و دیگران را نیز به او میلی نبود (نک. شمس تبریزی، ۱۳۹۱: ۹۸/۱، ۲۹۰، ۳۰۲ و ۲۸/۲، ۱۴۲). مصراع «خود غریبی در جهان چون شمس نیست» (مولوی، ۱۳۸۱: ۱۱۹/۱) هم مؤید این نکته و هم بیانگر شناخت دقیق مولوی از جهان اندیشه و زیست شمس است. جهان زیسته شمس (جهان کنش‌ها، تنش‌ها، چالش‌ها، مراودات، مطالعات، آبخورهای معرفتی، انتخاب‌ها و...) زندگی او را از جهان همگانی و تکراری متفاوت کرده است. به تعبیر هیدگر، «جهانی که دازاین در آن سکونت دارد، جهان یک هندسه‌دان یا فیزیک‌دان نیست، بلکه جهان مناسباتی است که دازاین را با ابزارهایش و دازاین‌های دیگر احاطه کرده است... هیدگر این وضعیت را که دازاین همواره از پیش با ابزارها و دازاین‌های دیگر احاطه شده

است، زیست بوم دازاین می‌نامد» (میولهاال، ۱۳۹۶: ۴۰). شمس با آگاهی و انتخاب، خود را از زیست مشترک و جهان همگانی می‌کند و زیست بوم فردی خویش را پی‌ریزی می‌کند. این تمایز هم در مقالات شمس تأکید شده و هم از نحوه زیست او به طریق اولی دریافت می‌شود. «زندگی شمس تبریزی در پرده‌ای از ابهام بوده... و این غربت تا بدانجا بود که برخی از اهل علم وجود تاریخی او را یکسر منکر شده‌اند و برخی دیگر او را مردی عامی از زمره قلندران بی‌سروپا دانسته‌اند» (موحد، ۱۳۹۱: ۱۷ و ۳۵). این انسان فرید که تسلیم پندار و فرهیختگی همگانی و امور مورد توافق نمی‌شود، ظرفیت‌ها و امکان‌های بسیار پیش‌روی خود می‌گستراند. به تعبیر هیدگر، هستی او با دل‌مشغولی‌هایش معنا می‌یابد و رنگ می‌گیرد «هستی دازاین در دل‌مشغولی مندرج است» (هیدگر، ۱۳۹۰: ۲۳۵). شمس به تنهایی و غربت خویش وقوف دارد «خدا خود مرا تنها آفرید... من غریب و غریب را کاروانسرای لایق است. مرا در این عالم با این عوام هیچ کار نیست. برای ایشان نیامده‌ام» (شمس تبریزی، ۱۳۹۱: ۱۰۲/۱ و ۸۲). غربت و بیگانگی را شمس در وجود خویش از عهد خردی و نوجوانی دریافته بود و گاه از این همه غرابت و ناهمگنی، شگفت‌زده می‌شد: «نکند پدر و مادر مرا در کودکی بر سر کوهی رها کردند و من با ددان و جانوران بزرگ شدم» (همان: ۷۷/۱). هستی منفرد شمس از چشمان پدر پنهان مانده بود. شاید برای پدر این حجم غریبی و بیگانگی قابل درک نبود، اما قابل تشخیص بود «از عهد خردگی این داعی را واقعه‌ای عجب افتاده بود. کسی از حال داعی واقف نی، پدر من از من واقف نی می‌گفت: تو اولاً دیوانه نیستی، نمی‌دانم چه روش داری. تربیت ریاضت هم نیست و فلان نیست» (همان: ۷۷/۱). هم پدر و هم شمس هر دو به این بیگانگی و غرابت آگاه بودند: «شمس خود را **خایه بط زیر مرغ خانگی** توصیف می‌کند. شمس را وطن دریا بود و اگر پدرش نمی‌توانست در پی او به دریا درآید، از آن بود که شمس از جنسی دیگر بود و باید به آشیانه خود بازمی‌گشت» (لوئیس، ۱۳۸۶: ۱۸۷-۱۸۸؛ شمس تبریزی، ۱۳۹۱: ۷۷/۱).

در فلسفه اگزیستانسیال، انسان فرید، وجودی است درون موقعیت هستی و درگیر آن، نه وجودی انتزاعی و کلی، بلکه هستی‌مندی او در گرو/منوط به موقعیت‌مندی اوست. وجودی انضمامی (بودن در جهان^{۲۹} در تاریخ/ در زمان و...) که با خلق موقعیت‌ها و در بازی امکان‌ها، به تعبیر سارتر در برابر غوطه‌ورشدن در روی‌دادگی‌های زندگی مقاومت می‌کند و راه برون‌رفت می‌یابد (فلین، ۱۳۹۵: ۱۲۵). از مهم‌ترین انتخاب‌های شمس که هم امکان‌های بسیاری پیش‌رویش گشود و هم زیست و شناخت انفسی و سوژکتیو او را بسترسازی کرد، تقید نداشتن او به قواعد و قوالب درس و کلاس و مکتب و خانقاه بود. او در ابتدا به روایت سپهسالار، به مریدی شیخ ابوبکر

سلباف تبریزی درمی آید که در کشف القلب یگانه روزگار بود و بعد در محضر استادانی چون شمس الدین خوبی و رکن الدین سجاسی تلمذ می کند. روح بی قرار و مقام برتر او در عرفان، کلاس و استادان مذکور را بر نمی تابد و در طلب اکملی، راهی سفر می شود و اقالیم بسیاری را جست و جو می کند و به محضر ابدال و اوتاد و اقطاب و افراد گوناگون می رسد و چون سالها گرد عالم می گردد، بدین سبب یا نظر به طیران او در عالم معنی، او را شمس پرنده، شمس آفاقی و شمس پران می گفتند (شمس تبریزی، ۱۳۹۱: ۱/۱۴۱، ۲۲۱، ۲۴۱ و ۸۸/۲؛ سپهسالار، ۱۳۶۸: ۱۷۶ و فروزانفر، ۱۳۹۷: ۸۰). علاوه بر دلیل فوق به نکته مهم دیگری باید اشاره کرد که پیوند معناداری با زیست جهان شمس و میل او به گریز از روزمرگی و روی دادگی های زندگی دارد؛ به یقین شمس دریافته بود که در اصول عام و همگانی (آموزش سلسله مراتبی و قواعد متصلب شاگردی و شیخی)، نه به مرتبه والاتری می رسد و نه روح بی قرار و پرشور او در این قیود، امکان پران شدن و فردیت یافتن می یابد. به تعبیر کیر کگور «هر شخصی در اگزستانس فرید خویش باید حقیقتی سراپا شخصی و انفسی را پذیرا باشد و درک کند. این حقیقت را نمی توان در گزاره هایی که قابل انتقال از شخصی به شخص دیگر است، بیان کرد. درست همان طور که شور و اشتیاق های خاص خود را دارد و زندگی خاص خود را سپری می کند، به همان نحو حقیقتی از آن خویش دارد» (وارنوک، ۱۳۹۳: ۲۵). او برای یک زیست اصیل و فرید، راه دشوار، طولانی و صعبی را برمیگزیند و آن کنده شدن از توده و گله انسانی است. او امکان شناخت خویش و آگاه شدن به قابلیت های وجودی و درک محدودیت ها را در فاصله گرفتن از توده مردم می داند و به صراحت تأکید می کند: «با خلق اندک اندک بیگانه شو. حق را با خلق هیچ صحبت و تعلق نیست و ندانم از ایشان چه حاصل شود؟ کسی را از چه بازرهاند یا به چه نزدیک کنند» (شمس تبریزی، ۱۳۹۱: ۲۳۱/۱). شمس سفر را برمیگزیند که سرشت آن، کشف، آزمون، تجربه، تنگنا، پرهیز، حرکت، شدن و پویایی است. به یقین این انتخاب، مهم ترین و ریشه ای ترین انتخاب شمس است و او را با خود بنیادینش روبه رو می کند. تمام زندگی ما انتخابی همیشگی است... سارتر حقیقت بشری را برابر با هست بودن و انتخاب کردن می داند. تکیه بر انتخاب یعنی تأکید بر هستی و بودن انسان (فلین، ۱۳۹۵: ۶۸). شمس با گریز از قیود کتاب و مکتب و پیر از شناخت آفاقی و عینی به آگاهی انفسی و سوژکتیو روی می آورد. کیر کگور تأکید می کند: قواعد ثابت و هر موضوعی که بتوان در کلاس درس تدریس کرد، در قبضه عینیت گرای است. امر عینی عبارت است از هر آنچه تحت سلطه قوانین است؛ و به مجرد اینکه در قواعد یا اصولی گنجانده و خلاصه شود اخلاق عینی می شود که قابل انتقال از استاد به شاگرد یا از پدر به پسر است (وارنوک، ۱۳۹۳: ۲۰). شمس با

انتخاب خویش در یافتن خود بنیادین و وجود اصیل، زیستی را ورای سنت‌ها و عادت‌وارگی‌ها و قوالب صوفیه برگزید. او در پی شناختی فردی و آگاهی انفسی بود که به تعبیر کیرکگور به هیچ‌روی امکان ندارد که از شخصی به شخص دیگر منتقل شود و پژوهشگران گوناگون بر آن چیزی بیفزایند. این شناخت ضرورتاً از جنس پارادوکس است و معرفت به آن مستلزم ایمان است و این شناخت بیشتر فراخور **شور و عواطف و شوریدگی** است تا عقل (همان: ۲۲-۳۲).

گریز و اجتناب از جماعت، نداشتن فروبستگی به عادت‌واره‌ها و فراروی از شاکله‌ها و طرح‌واره‌های تثبیت‌شده را در الگوی سفر شمس به دقت می‌توان ردیابی کرد. شمس ناشناس سفر می‌کرد و از شناخته‌شدن می‌گریخت. هر جا در سفر-زندگی‌اش شناخته می‌شد، مکان را ترک می‌کرد. «رفتیم به ارزنجان، از یاران جدا شدیم؛ زیرا تا نشناخته بودند خوش بود، بازی می‌کردیم و کشتی می‌گرفتیم. چون شناخته شد، آمدند که خود همه تویی» (شمس تبریزی، ۱۳۹۱: ۱/۲۷۸). شمس برای حفظ جهان خویش به شدت به ناشناس و گمنام ماندن مقید بود. وضعیت مالی‌اش قابل تشخیص نبود. معلوم نبود پولدار و متعم است یا کارگر و ندارد. به روایت سپهسالار، شمس در کاروانسراها روزگار به ریاضت می‌گذراند. او جهانگردی بود که در سفرهایش گاهی با پوشیدن لباس خاص و حمل مفتاح در دستارچه قیمتی، تصویر تاجری بزرگ را به اذهان متبادر می‌کرد. گاهی معلمی و مکتب‌داری می‌کرد، گاهی گچ‌کاری و رنگ‌کاری و گاه بند شلوار می‌بافت (سپهسالار، ۱۳۶۸: ۱۷۷؛ شمس تبریزی، ۱۳۹۱: ۱/۲۷۸، ۳۴۰، ۳۵۰ و ۱۷/۲). علاوه بر ناشناس-ماندن، تلاش شمس برای تکیه بر دسترنج خود و گریز از الگوهای متعارف زندگی فقها و صوفیان نیز قابل تأمل است: «گفتی که شرب پیش من مکنید و آن دیگران گفتندی که ما فقها مدرسه و مسجد داریم، باک نمی‌خوریم. تو به دسترنج خود کار می‌کنی. چه باک اگر در میان بازار خوری» (همان: ۱۵۵/۲).

۱- سفر و تجربه زیسته

دائم‌السفر بودن شمس از تعابیر شمس پرنده، شمس آفاقی و شمس پران هویداست، اما نکته مهم و کلیدی، الگوی سفر-زندگی شمس است. سفر نه اتفاقی در زندگی شمس، بلکه انتخابی آگاهانه و به تعبیری دقیق‌تر خود زندگی شمس است. در الگوی سفر-زندگی شمس، مکان و مقصد بی‌اعتبار است: «مرا چه تفاوت از روم تا به شام، در کعبه باشم و یا در استنبول، تفاوت نکند» (همان: ۱۶۳/۱). اصالت با رفتن و سیورورت است و مواجهه با موقعیت‌های ناگهانی. جسارت همیشه در سفر زیستن، شهامت‌کننده‌شدن از آسایش، تن‌آسانی و امنیت خانه است. او خود را با

قراردادن در موقعیت‌های مرزی پیش‌بینی‌ناپذیر می‌آزماید و به چالش می‌کشد. شمس با انتخاب سفر، تنهایی، ناشناس ماندن و گمنام‌زیستن را برمی‌گزیند. این تنهایی او را از هم‌رنگی با جماعت و تقلید، حتمیت و التزام دور می‌سازد. «هر فسادى که در عالم افتاد، از این افتاد که یکی یکی را معتقد شد به تقلید یا منکر شد به تقلید» (همان: ۲۶۳/۱). به عقیده کیر کگور «آدمی که در این جهان بتواند واقعاً تنها بماند... آن آدم قهرمان است... وضع اسفبار و مضحک اکثریت آدم‌ها این است که ترجیح می‌دهند در خانه خودشان در زیر زمین زندگی کنند» (اندرسون، ۱۳۹۳: ۶۵ و ۶۹). شمس پرنده الگوی انتزاعی و کلی کلان‌روایت عرفان را که زندگی را به مثابه سفر می‌داند و انسان‌ها را مسافرانی که باید به سمت امر متعالی حرکت کنند، انضمامی و درونی کرده و آن را زیست می‌کند. فلسفه اگزستانسیال با تأکید بر تجربه زیسته، بین تجربه زیسته یک شخص با کسی که تلاش می‌کند آن تجربه را توصیف کند (کسی که در آن تجربه سهم نبوده است) تفاوت بسیار قائل می‌شود. به باور هیدگر «من تنها تا آنجا که در ارتباط با نوعی خارجیت باشد، من است. خارجیتی که وقتی سامان یافت به آن چیزی بدل خواهد شد که من آن را جهان تجربه‌ام می‌نامم... من تنها تا جایی وجود دارم که در جهان هستم. اما این امر، نه صرفاً و نه حتی اساساً به آن معنا نیست که من در جهان به مانند مظروفی هستم در ظرفی. مفهوم بنیادی در اینجا مفهوم پرواست. هر چیزی در مناسبت با پروا تعریف می‌شود» (مارسل، ۱۳۸۸: ۱۱۷-۱۱۸). خارجیت همان برون‌شدگی در برابر ایده‌وانه‌دگی و نماندن در تنهایی هستی است و این امر محقق نمی‌شود مگر اینکه تجربه به معنای دقیق و بنیادینش در انسان محقق شود.

جورجو آگامبن^{۳۰} دو نوع تجربه را از یکدیگر متمایز می‌کند: یک نوع، تجربه‌های عام، سنتی، قابل‌روایت، انباشت‌پذیر، مفهومی و منسجم است که در واقع تجربه نیستند، بلکه حوادث سرگرم‌کننده یا غیرعادی یا پیش‌افتاده زندگی روزمره و ملال‌آورند (مثل خواندن خبر سیل در روزنامه‌ها، ماندن در ترافیک سنگین، سفر در جهان زیرین مترو، رگبار گلوله‌ها و...) که هیچ یک تجربه نمی‌شوند و به عقیده آگامبن، انسان به شدت نیاز به ویرانی این نوع تجربه دارد. تجربه دیگر، تجربه حاضر، بی‌واسطه، مستقیم، شخصی، خام، پراکنده، نامنسجم، زنده، آنی، انباشت‌ناپذیر و ناگفتنی است (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۴-۱۸). این تجربه که ارتباط دقیقی با معنای لغوی و اصطلاحی واژه تجربه دارد، تجربه‌ای است فردی که زیست می‌شود. تجربه در زبان انگلیسی و عربی به معنای آزمون، امتحان، کوشش، کارکشتگی، ورزیدگی، کارآموزدگی، سختی یا درد را کشیدن و تحمل کردن، چشیدن طعم و مزه کردن آمده است (آریان‌پور، ۱۳۸۴: ۴۸۶؛ معلوف، ۱۳۸۹: ۸۴؛ آذرنوش، ۱۳۹۰: ۸۰). توجه به ریشه لاتین این واژه نکته مهم دیگری را برجسته می‌کند. هم در

زبان فرانسه و هم انگلیسی واژه experience «از ریشه لاتین experientia است که به معنی گذشتن یا عبور کردن از یک فضا یا مکان است. از این منظر تجربه یک آگاهی است... از یک گشودگی به جهان پدیدار می‌شود، یک گشودگی که ذاتاً خطرناک است. expereri به لاتین به معنی امتحان کردن یا چشیدن در پیوند با واژه periculum به معنای خطر است؛ بنابراین، تجربه در هر دو معنای ممکنش چیزی است که از (ex) مواجهه‌ای ضرورتاً خطرناک با جهان بیگانه یا خارجی می‌آید» (الیری، ۱۳۹۶: ۲۵). با توجه به معنای لغوی و اصطلاحی واژه تجربه، شمس به معنای دقیق کلمه سفر را تجربه کرده و زیسته است. آنچه یک تجربه را از الگوی عام و منسجم خارج می‌کند، آزمون فردی است. مزه‌مزه کردن و چشیدن مرارت‌ها و شیرینی‌هاست. وجودی که در این زیست ورزیده و کارکشته می‌شود. شمس در وجودی کردن مفهوم حرکت، از هر چیز و هر کس می‌گذرد و عبور می‌کند. او بارها و بارها خطر از دست‌دادن‌ها و گذشتن از افراد، موقعیت‌ها، شهرها و... را تجربه کرده است: فاصله گرفتن از خانواده و هم‌سالان، سفرهای بسیار به بغداد، دمشق حلب، قیصریه، آق‌سرا، سیواس، ارزروم و ارزنجان (سپهسالار، ۱۳۲۵: ۱۲۳)، آزمودن و عبور کردن از مکتب پیران بسیاری چون سله‌باف تبریزی، رکن‌الدین خویی و... بیگانگی و بریدن از مردم روزگار و به‌ویژه گذشتن از مولانایی که از جنس خود شمس بود (شمس تبریزی، ۱۳۹۱: ۲۱۹/۱). حدیث السفر قطعه من السقر/ العذاب بیانگر انواع مشقت، سختی و عذابی است که سفر را با جهنم و مرگ برابر می‌کند. سفر بهترین امکان برای شناخت توانایی‌ها و محدودیت‌های شمس است. نقطه بروز ترس و شهامت و چشیدن همه اتفاق‌های ناگهانی و غیرمترقبه است. یک مسافر همیشگی باید کارآزمودگی و ورزیدگی را تمرین کند و برای شمس، سفر همان آزمون و خطرپذیری است که در بطن تجربه نهادینه شده است.

۲- سفر و اصالت حرکت

در اندیشه اکثر فلاسفه اگزیستانسیال، انسان، آنی نیست که اکنون هست، بلکه وجودی است که رو به آینده دارد و اصالت او در رفتن، شدن و سیورورت است؛ حرکتی که بستگی‌ها، قیود، الزام‌ها و حقیقت‌ها را به گشودگی، رهایی، امکان^{۳۱} و نفی ضرورت بدل می‌کند: رفتن از ضرورت به امکان، از روی دادگی به تعالی، از عینیت‌گرایی به شناخت انفسی. به تعبیر کیر کگور، هستی‌مندی انسان همان سیورورت‌مندی اوست (کیر کگور، ۱۳۸۵: ۳۳؛ کیر کگور، ۱۳۷۷: ۶۶-۶۷؛ فلین، ۱۳۹۵: ۱۲۵؛ اینوود، ۱۳۹۵: ۱۰۵). انتخاب شمس هم زیست متفاوت (تنهایی و شناخت مرزهای وجودی) شمس را ممکن می‌کند و هم در ماهیت خود، حرکت و شدن را دارد که یکی از مفاهیم بنیادی

۱۴۰ / سفر؛ تجربه زیسته خوانش اگزیستانسیالیستی از الگوی سفر-زندگی شمس پرند

تفکر عرفانی است. شمس در سفر در رفتن، بی‌قراری و شوریدگی و زیستن در سپهر باشندگی دینی را تجربه می‌کند (اندرسون، ۱۳۹۳: ۶۳-۶۵؛ کارلایل، ۱۳۹۷: ۱۱۸-۱۲۰).

در فلسفه اگزیستانسیال، کلیدواژه‌هایی چون رو به آینده داشتن، وجود بالقوه انسانی، آگاهی به موقعیت‌ها، بی‌نهایت دانستن انسان، امکان مواجهه و تکیه بر شدن^{۳۲} در مقابل بودن^{۳۳} نشان از بازبودن سیستم، حرکت و شدن دارد. از امکانی به امکانی دیگر رفتن، از موقعیتی به موقعیتی دیگر، از کینونت به سیوروت، از انسان بودن به انسان شدن، از الزام به امکان. به تعبیر کیرکگور از آنچه هستیم به آنچه می‌توانم باشم (وال، ۱۳۴۵: ۸۵؛ مارسل، ۱۳۸۸: ۱۱۸، ۱۲۳-۱۲۴؛ وارنوگ، ۱۳۹۳: ۳۲). «انسان همواره به سوی آینده امتداد دارد و به دنبال چیزی است که هنوز نیست... انسان باشنده‌ای منزوی نیست، وجود او در-جهان-بودن است» (وارنوگ، ۱۳۹۳: ۳۱-۳۲). برای شمس، نفس راه و رفتن مهم است. در جهان شمس، کسی را که در راه است (تجربه شخصی) کسی است که لقمه از شاه می‌گیرد و کسی که در خانه می‌ماند (تجربه عام) کسی است که نان‌ریزه و استخوان از زمین برمی‌چیند. «ترا ره می‌باید رفتن، ترا با رهبر چه بحث رسد؟ ره رو ای خرا! نه آن خری که بر پول گذرد، نه از آن خر مصری که به روزی به منزل برد و همان روز باز گردد. تو نتوانی نیم منزل نیز رفتن با هزار راندن و گفتن... آنکه در مهمان‌خانه خاص پادشاه باشد، شاه لقمه می‌گیرد، در دهان او می‌نهد، محروم نباشد: این کجا و آنکه نان‌ریزه و استخوان بماند، برون در ریزند، تا سگان محروم نمانند» (شمس تبریزی، ۱۳۹۱: ۱۲۴/۱-۱۲۵). شمس در تمثیل خر بر مفهوم رفتن تکیه می‌کند و به‌ویژه بر نوع رفتن. صرفاً گذشتن از معبری و بازگشتن در اندیشه شمس، معنای رفتن نمی‌دهد. راهی که شمس برگزیده است، رفتن و همیشه در راه بودن است، برگشت ندارد.

شمس انتخاب دشوار خویش را که زیستن در موقعیت آستانه‌ای است، به هیچ‌کس حتی مولانا نیز توصیه نمی‌کند. این کنده‌شدن و میل به همیشه رفتن باید در روح بی‌قرار هرکس باشد. شمس آن‌گاه که در قونیه است، برای مصلحت مولانا، رفتن و سفر را برمی‌گزیند. «اگر چنان توانی کردن که ما را سفر نباید کردن، جهت کار تو و جهت مصلحت تو، و کار هم بدین سفر که کردیم برآید، نیکو باشد؛ زیرا که من در آن معرض نیستم که ترا سفر فرمایم. من بر خود نهم سفر را جهت صلاح کار شما؛ زیرا فراق پرند است. در فراق گفته می‌شود که آن قدر امر و نهی چه بود، چرا نکردم؟ سفر من برای برآمد کار تست. من جهت مصلحت تو پنجاه سفر بکنم. اگر نه مرا چه تفاوت از روم تا به شام، در کعبه... باشم و یا در استنبول، تفاوت نکند، الا آن است که البته فراق پخته می‌کند و مهذب می‌کند. اکنون مهذب و پخته وصال اولی‌تر یا پخته فراق؟ اینکه در وصال

دوفصلنامه علمی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهرا (س) / ۱۴۱

پخته شود و چشم باز کند کجا و آن کجا که بیرون ایستاده بود تا کسی در پرده راه یابد؟ چه ماند بدان که در اندرون پرده باشد» (همان: ۱۶۳/۱-۱۶۴). تفاوت کسی که برون پرده مانده و آنکه درون پرده است، تفاوت انواع تجربه‌هاست؛ تجربه زیسته‌ای که مهذب و پخته و شایسته حضور می‌کند. در جهان شمس، جاذبه و کشش چالش‌ها و خطرهای سفر حتی بر شیرینی مجاورت بر مولانا نیز می‌چربد. شاید اقامت‌گزیدن و ماندن در جوار مولانایی که فقط او کلام شمس را می‌فهمد، شمس را از جهان شخصی‌اش دور می‌کند. در کنار همه آزارها و ناآرامی‌های مریدان و شاگردان مولانا، به یقین رفتن شمس برای همیشه ارتباط متقنی با زیست متفاوت او دارد. او انسان حضر، سکون و قرار نبود. شاید به همین دلیل به فکر ازدواج نبود و پس از مرگ مشکوک کیمیاخاتون، پس از یک زندگی مشترک یک سال و اندی، از مولوی هم عبور کرد و به جهان فردی خود پناه برد. انتخاب‌های دازاین علاوه بر گستراندن امکان‌ها و موقعیت‌ها، تجربه، شناخت و آگاهی او را نیز می‌توانند افزایش دهند؛ زیرا شناخت، به نسبت ارتباط با موقعیت و منظری خاص شکل می‌گیرد. شناخت و آگاهی هیچ‌گاه، جامع و کامل نیست. اهمیت موقعیت و بودن در شرایط را - که مجالی برای بروز فردیت انسان است - هیدگر هستی در موقعیت/ جهانی، سارتر مقام انسانی، یاسپرس وضعیت محدود می‌داند.

تکیه بر رفتن و عبور کردن هم در واژه تجربه هم در ماهیت سفر، هم در وجود اصیلی که رو به آینده دارد و هم در رسیدن به معشوق مطلق شمس تجلی می‌یابد. الگوی سفر شمس و استمرار در رفتن از سویی دیگر با مفهوم مطلق جریان و تداوم می‌یابد. شمس از تنگنای هستی، تناهی امکانات و قیدهای فروبرنده، در سفر و رفتن میل به گشودگی و بالارفتن دارد. رفتن به سمت پروردگار مطلق که به تعبیر مولانا بی‌نهایت است: بی‌نهایت حضرت‌تست این بارگاه (مولوی، ۱۳۸۱: ۳۷۹/۱). چون مطلق عین گشودگی، رهایی و بی‌قیدی است، رفتن را نیز حدودمرزی نیست. برخلاف تفکر رایج و غالب که از واژه مطلق معنای ایجابی، بسته، محدود و ایستا برداشت می‌شود، این واژه در معنای لغوی و اصطلاحی هم در زبان عربی و هم انگلیسی، معنای گشودگی، رهایی، آزادبودن، بی‌قیدی و بازشدگی، روانی، نامحدود و غیرمقید دارد (معلوف، ۱۳۸۹: ۴۷۰؛ آذرنوش، ۱۳۹۰: ۵۰۳). مفهوم حرکت و میل به گشودگی و نامقید و بی‌تعین بودن در امر نامتناهی، از جهتی دیگر دائم‌السفر بودن شمس را معنا می‌بخشد، در پیوند با خالق مطلق که عین رهایی و اطلاق و گشودگی است، رفتن، رهایی از حصار کرانمندی، امر تناهی، امور مقید و ایستاست. از این منظر، مفهوم سفر در جهان عرفان ملموس و انفسی می‌شود.

۳- موقعیت مرزی: سفر و مواجهه با مرگ

به تعبیر یاسپرس، موقعیت‌هایی مثل درد، رنج، بیماری، پیری، گناه، ترس آگاهی، سفر، یأس، تردید، شکست و مرگ، حالات وجودی و رخدادهایی هستند که سبب برهم‌ریزی زندگی روزمره، تکراری و عادت‌واره می‌شوند. در این موقعیت، این امکان وجود دارد که انسان با تغییر نگرش، فروریزی طرح‌واره‌ها^{۳۴} و فراروی از شاکله‌های ذهنی، از وجود عمومی رها شود و به امکان جهش و تعالی دست یابد (بلاکهام، ۱۳۶۸: ۸۰). شمس با انتخاب سفر به‌عنوان الگوی پیش‌بینی‌ناپذیر، خود را در موقعیت آستانه‌ای قرار می‌دهد. انتخاب آگاهانه‌ای که او را با موقعیت مرزی و شکننده مواجه می‌کند و هست‌مندی او را با وابسته‌ها و ملحق‌ات مفهومی و معنایی سفر، چون درد، رنج، بیماری، تنهایی، غربت، ترس، گرسنگی، تشنگی، ریاضت، تنگنا، پرهیز، راهزنی و مهم‌تر از همه با مرگ روبه‌رو می‌کند و به چالش می‌کشد. مهم‌ترین موقعیت بحرانی در سفر، در زمان‌های گذشته مواجهه با مرگ (در حمله راهزنان، حیوانات وحشی، گم کردن مسیر، نبود آذوقه و...) بود. «من می‌گویم تا آنجا برو، من با توام، بعد از آن خود بنگر که کدام سو امن‌تر است. از دزد و گرگ و حرامی و غیرهم» (شمس تبریزی، ۱۳۹۱: ۱۲۸/۱).

در فلسفه اگزیستانسیالیسم، بنیادی‌ترین امکانی که انسان در آن به معنای واقعی تنهاست، مرگ است. از آنجا که تجربه مرگ هیچ‌گاه برای خود انسان محقق نمی‌شود و او همیشه مرگ دیگران را تجربه کرده است، بودن در موقعیت مرگ، رو به سوی مرگ داشتن، نزدیکی مرگ را چشیدن، آگاهی به تنهایی امکان‌ات در نقطه مرگ، ترس آگاهی و... مرزهای وجود را نمایان می‌سازند و ما را به سوی امر شخصی و سوپراکتیو سوق می‌دهند. مرگ‌اندیشی/مرگ آگاهی، انسان را با خویشتن خویش روبه‌رو می‌کند. «انسان در تجربه موقعیت‌های مرزی به ناامیدی مرگباری دچار می‌شود. از نظر او [کیر کگور] ناامیدی نشان آگاهی است. هرچقدر آگاهی انسان از موقعیت‌های مرزی بیشتر باشد، نومیدی بیشتر است و امکان حرکت و جهش نیز در وضعیت‌هایی که حد نهایی طاقت بشری است، محقق می‌شود» (کیر کگور، ۱۳۷۷: ۳۶). در اندیشه عرفانی و در فلسفه اگزیستانسیال، برخلاف تفکر غالب، مرگ، دور، تلخ، نقطه پایان و مقصدی در انتهای جاده زندگی نیست، بلکه ما در بطن مرگ زندگی می‌کنیم و مرگ یکی از امکان‌های دازاین در کنار دیگر امکان‌های اوست. «اگر دازاین امکان‌های نه - هنوز خویشتن باشد، آنگاه مرگ هم یکی از آن امکان‌ها خواهد بود... مرگ یکی از شیوه‌های بودن است» (کالینز و سلینا، ۱۳۸۵: ۸۳).

شمس در تمام زندگی رسولان، تکه‌ها و پاره‌های مرگ را به تعبیر مولوی^{۳۵} درک کرده و چشیده است و انواع مرگ را در تنهایی خویش تجربه و زیست کرده است: بیگانگی با پدر و

همسالان، عدم مؤانست و آرامش از پیران و شیخان، غرابت با مردم شهرهای مختلف، آزار و اذیت شاگردان و مریدان مولانا، مرگ همسر و ترک مولانا (جان‌آشناترین همدم). سفر و خطرهایش، همواره شمس را در مسیر مرگ و رو به سوی مرگ نگه داشته است. سفر موقعیت بحرانی است که بستر تغییر، آگاهی و معرفت‌افزایی شمس می‌شود. «آگاهی حیاتی ما از وجود خود همانند آگاهی وجودی، از خود نیست. تنها زمانی که اندیشه مرگ زندگی را تکان می‌دهد، وجود به خود می‌آید... هر وجود مادی در پابندی به مرگ، زندگی می‌کند. از این پابندی کسی رهایی می‌یابد که در **زندگی به مرگ واقف است و به زندگی و نه به مرگ می‌اندیشد** (یاسپرس، ۱۳۹۳: ۱۴۷ و ۱۴۹).

تعبیر مرگ‌اندیشی و مرگ آگاهی به معنای وقوف به مرگ است. آگاهی به مفهوم برتر غیریت، به تعبیر لویناس مرگ، مواجهه‌ای با دیگری است؛ دیگری‌ای که به دانش در نمی‌آید، یک امر بیرونی است و از حیطة آگاهی سوژه بیرون می‌ماند، برای سوژه مرگ همواره در حال نزدیک شدن است. از این منظر مرگ را می‌توان انتظار کشید (بلانشو و همکاران، ۱۳۹۴: ۹-۱۰). مرگ آگاهی و مرگ‌اندیشی شمس در توجه به تنهایی امکانات هستی و تکیه بر قدرت امر متعالی، او را مشتاق مرگ می‌کند. اشتیاقی که به باور شمس، موهبتی در جان آدمی است. این موهبت دادنی نیست، بلکه برای دریافت این روشنایی و ذوق باید تلاش کرد، جوینده بود و مهیا شد «اگر تو را روشنایی و ذوقی هست که مشتاق مرگ باشی، بارک‌الله فیک، مبارکت باد. ما را هم از دعا فراموش مکن و اگر چنین نور و ذوقی نداری پس **تدارک بکن و بجو** و **جهد کن** که قرآن خبر می‌دهد که اگر بجویی چنین حالت بیابی. پس بجوی. فتمنوا الموتان کتم صادقین و مؤمنین. و چنانکه از مردان، صادقان و مؤمنان هستند که مرگ را جویان‌اند، همچنان از زنان، مؤمنات و صادقات هستند» (شمس تبریزی، ۱۳۹۱: ۸۷/۱). این نور و روشنایی همان پذیرش دلهره و روبه‌رو شدن با آن است. به تعبیر مارسل «از لحظه‌ای که موجود منتهای با دلهره مواجه می‌شود و آن را می‌پذیرد، دلهره به طریقی تحت اختیار او درمی‌آید. و به همین اعتبار او به آگریستان اصیل دست می‌یابد. موجود منتهای در عزم به آگریستان اصیل دست پیدا می‌کند که به هیچ وجه به معنای آن نیست که ما را از کارهای روزمره‌مان دور می‌کند، بلکه ما را از **انقیاد** در برابر کارها یا پرواهای روزمره رهایی می‌بخشد. به این نحو که به ما امکان می‌دهد تا به این امور در روشنایی نوری حقیقی نظر کنیم. اما این نور چیست؟ می‌توان گفت که این نور از وضعیت بنیادی‌مان ساطع می‌شود؛ آن هنگام که موجودی به‌وضوح آن وضعیت را درمی‌یابد؛ موجودی که به‌جای آنکه از

دلهره روی برگرداند آن را می‌پذیرد. ولی این وضعیت پیش از هر چیز بدین قرار است: ما روبه‌مرگ داریم و محکوم به آنیم (هستی رو به مرگ)» (مارسل، ۱۳۸۸: ۱۲۲).

تنهایی و غربت انسان فرید و وجود اصیلی که در کلیت غرق نشده و جزئی از گروه نیست، در مقوله مرگ، بسیار یاری‌گر اوست؛ زیرا «بودن با دیگران حالت مرگ را مستور می‌کند، اما در ترس این مفهوم برجسته می‌شود» (میولهال، ۱۳۹۶: ۸۴). در سکون و قرار، بودن در جمع، در خوشباشی‌های زندگی غوطه‌خوردن، در امر متناهی ماندن، امکان بروز به دلهره رستگاری و ترس آگاهی که لازمه اصالت دازاین است، داده نمی‌شود. مرگ آگاهی که مهم‌ترین و بنیادی‌ترین موقعیت مرزی است، با ایجاد اضطراب و هراس، محدودیت‌ها، تناهی امکانات، پندارها و توهم‌های فرد را به او گوشزد می‌کند و اصیل‌نبودن و کاذب‌بودن بسیاری از ارزش‌ها و موقعیت‌ها را بر او آشکار و عریان می‌سازد.

کم‌حرفی و گزیده‌گویی شمس و انتخاب تخلص خموش / خاموش برای شمس در غزلیات، گواه و تأیید دیگری بر شیوه زیست و هستی رو به مرگ شمس است. شوریدگی، تنهایی و دلهره در جهت مرگ زیستن، انسان را به کم‌حرفی و خموشی می‌رساند. «دلهره‌ای که به‌هیچ‌وجه نوعی حالت عاطفی صرف نیست، وضعیت حقیقت‌مان را بر ما آشکار می‌سازد.... هیدگر به شکلی عمیق نشان می‌دهد که چگونه موجود متناهی، هراسان از اینکه خود را در مقابل تناهی ریشه‌ای‌اش می‌یابد، به‌سوی گمنامی پرحرفی یا وراجی روزمره‌ای که در لایه سطحی اگزستانس باقی می‌ماند، می‌گریزد یا به جانب کنج‌کاوی‌ای که آن هم کاملاً سطحی است» (مارسل، ۱۳۸۸: ۱۲۱-۱۲۲).

درک حضور مرگ و زیستن در ساحت آن برای شمس به‌حدی ملموس و عمیق است که در انتخاب دو کار، آن کاری را برمی‌گزیند که در نسبت با مرگ لایق‌تر باشد. «این آینه‌ای روشن است که شرح حال خود درو بیایی. هر حالی و هر کاری که در آن حال و آن کار، مرگ را دوست داری، آن کار نکوست. پس میان هر دو کاری که متردد باشی، درین آینه بنگر که از آن دو کار با مرگ، کدام لایق‌تر است؟ باید بنشین: نوری صافی، مستعد، منتظر مرگ؛ یا بنشین: مجتهد در اجتهاد وصول این حال» (شمس تبریزی، ۱۳۹۱: ۸۷/۱). برای شمس، مرگ پایان جاده زندگی، نقطه ایستایی و سکون نیست، بلکه امکانی از جنس استمرار است. او در مرگ هم انتقال و حرکت می‌بیند. «اگر او مرادها از آن عالم دیدی، مشتاق رفتن بودی به آن عالم، پس آن مرگ، مرگ نبود، بلکه زندگی بودی. چنانکه مصطفی می‌فرماید صلی‌الله علیه که: المومنون لایموتون بل ینقلون. پس نقل دگر بود و مرگ دگر بود... نقل کردی از آن خانه به خانه بزرگ و سرای بزرگ که درو بستان باشد و آب روان، آن را مرگ نگویند» (همان: ۸۶/۱). او در ادامه سفر

زندگی به مکانی رفت که هرچه گشتند، کمتر او را یافتند. شمس تمام زندگی اش را تنها زیست و کاملاً طبیعی بود که در مرگش هم به معنای دقیق کلمه تنها باشد، مرگی شگفت و پر از ابهام. پس از مرگ کیمیاخاتون «علاوه بر طعن و آزار خلق که یک عامل عمده این خروج بود، انگیزه واقعی وی در این سفر گریز و رهایی، از ماجرای کیمیاخاتون بود و این آخرین وسوسه‌ای بود که رهایی از آن وی را از دام تعلقات آزاد می‌کرد... و این پرنده این بار نیز از قفس پریده بود و نشانی از خود باقی نگذاشته بود» (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۱۳۰).

نتیجه گیری

زیست شمس این همانی دقیقی با معنای شمس دارد. او همچون خورشید، هستی اش بر مدار هست و نیست شدن جلو می‌رود. از هستی و موقعیتی به هستی و موقعیتی دیگر درمی‌آید. البته نیستی و کم‌شدنی که در بطن خود زایش و تولد دارد. بنیادی‌ترین دغدغه‌ای که از کلام و شیوه زیست شمس پرنده می‌توان دریافت، اجتناب او از جماعت و پرهیز از غوطه‌ور شدن در روزمرگی‌ها و روی دادگی‌های زندگی و جهان مشاع و مشترک است. تنهایی و فرید بودن شمس در دوران نوجوانی، در عدم مجانست با هم‌سالان و تفاوت نگاه و جهان او با پدر، خود را نشان می‌دهد. انتخاب‌های شمس، امکان‌ها و اتفاق‌های متفاوت و بسیاری را در زندگی اش رقم می‌زند. اولین انتخاب مهم شمس **عبور کردن و فاصله گرفتن** از ساختار آموزشی صوفیه و عدم تقید به قالب کلاس و مکتب و آموزش مرسوم بود. فراروی او از اصول همگانی و عام آموزش قالب‌مند اولین بهانه‌ای بود تا در جریان سفر معلم و استاد مطلوب را بیابد، اما به تدریج، سفر انتخاب آگاهانه و الگوی زندگی شمس شد (الگوی سفر - زندگی). دائم‌السفر بودن شمس، مکان و مقصد محلی از اعراب ندارد. همواره رفتن، شدن و صیوروت مهم است. سفر بهترین موقعیت مرزی منتخب در جهان زیسته شمس است. او در سفر غالباً همه موقعیت‌ها و وضعیت‌های مرزی را تجربه می‌کند. ماهیت سفر به‌ویژه جنس سفر در گذشته - که قطعه‌ای از جهنم تصور می‌شد - شمس را با درد، رنج، بیماری، تنهایی، غربت، ترس، گرسنگی، تشنگی، ریاضت، تنگنا، پرهیز، حمله‌راهزنان، حیوانات وحشی و مهم‌تر از همه با مرگ روبه‌رو می‌کند. او با انتخاب سفر، خود را پیوسته در موقعیت بحرانی قرار می‌دهد؛ زیستن در موقعیت‌های نزدیک به مرگ سبب می‌شود از دست‌دادن‌ها و به‌دست‌آوردن‌ها فی‌نفسه برای شمس پرنده مهم نباشد. او در سفری دائمی با محک زدن توانایی، محدودیت و امکان‌ها و شناخت مرزهای وجودی خویش از مولانا نیز می‌گذرد. مهم‌ترین ماحصل زیست سفری شمس درک مفهوم تنهایی، کنده‌شدن، عبور کردن، عدم وابستگی و

دلبستگی، صیوررت و حضور مرگ است. او در این زیست، به جد تلاش می کند که اشتیاق مرگ را در خود زندگی نگه دارد؛ اشتیاقی که او را در پیوند با خالق مطلق به اطلاق، گشودگی و رهایی می رساند.

پی نوشت

1. Individual
2. Da-zain
3. Conformity
4. Plebs
5. Kirekegaad
6. Hard
7. Niethzsche
8. Das-man
9. Hidegger
10. Transcendence
11. Boundary/Potential situation
12. Incommensurability
13. Henry Corbin
14. Rudolf Otto
15. Haman
16. Jacobi
17. Husserl
18. Merleau-ponty
19. Sartre
20. Jaspers
21. Getimmtsein

«انسان قدرتی نامحدود برای تصمیم گیری درباره وجود و عدم ندارد. او می تواند تصمیم بگیرد که بمیرد اما نمی تواند تصمیم بگیرد که به دنیا آید یا در هر شرایطی که دلش می خواهد متولد شود. او - به تعبیر هیدگر - به این جهان پرتاب شده است» (اینوود، ۱۳۹۵: ۱۰۶). هیدگر در باب پرتاب شدگی و ارتباط فهم هستی با حال دازاین می گوید: «دازاین هستنده ای است که پرتاب شدگی اش از طریق حال مندی (Having a mood) به نحوی کمابیش گویا و کار کرده گشوده می گردد. فهم به نحوی هم سرآغاز و هم سرچشمه، به یافتگی (حال) تعلق دارد» (هیدگر، ۱۳۸۷: ۵۹۱).

22. Objectivity

۲۳. کیرکگور با توجه به آزادی و اختیار و انتخاب و گزینش انسان ها، آن ها را در سه سپهر باشندگی که قابل جمع نیستند، مقوله بندی می کند؛ الف) سپهر استحسانی، سپهری که آدمی برای خود و ارضای تمناهای خویش و لذت و عیش و نوش زندگی می کند. ب) سپهر اخلاقی، سپهری که آدمی به دیگران می اندیشد و برحسب همگانی ها، مطلق ها و خیر و شر می اندیشد و نه برحسب آنچه خوشایند فرد باشد و ج) سپهر دینی، سپهری که فرد از امر اخلاقی و همگانی می گذرد و عقل را کنار می گذارد و سراسر شور و عشق به خدا می شود. نمونه این سپهر حضرت ابراهیم ملقب به شهسوار ایمان است (اندرسون، ۱۳۹۳: ۹۴-۱۴۴).

24. Leap

دوفصلنامه علمی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهرا (س) / ۱۴۷

۲۵. مرگ آگاهی و مرگ اندیشی در برابر غفلت از مرگ مطرح می‌شود و برخاسته از فهم در جهان بودن دازاین و مهم‌ترین وجه اگزستانسیال او (هستی معطوف به مرگ) است. آگاهی دازاین به این امکان که هر لحظه ممکن است، بمیرد به این معنی است که مردن یعنی موضع دازاین در قبال مرگ یا وجود به جانب مرگش بر تمامی زندگی او اثر می‌گذارد و آن را شکل می‌دهد. یک زندگی که در چشم‌انداز آن اثری از مرگ نباشد، چیزی جز به تعویق انداختن‌های بی‌پایان نخواهد بود (اینوود، ۱۳۹۵: ۱۷۳).

26. Anguish

ترس آگاهی یکی از مختصات دیگر دازاین در اندیشه هیدگر، فصل انسان و اصل و اساس تقرر ظهوری اوست. ترس امری است حلولی و موضوع آن موجود یا موجودات در جهان است، اما ترس آگاهی امری متعالی است و موضوع آن بودن در جهان است. «آن چیزی که ترس آگاهی عمیقاً از بابت آن اندیشناک است، یک نوع متعین از وجود برای دازاین یا یک امکان معین برای آن نیست... آنچه ترس آگاهی از بابت آن اندیشناک است، خود بودن در عالم است» (هیدگر، ۱۳۸۷: ۳۵۲).

27. Interiosien

28. Personal

29. Bing-in-the-world

30. Giorgio Agamben

31. Possibility

32. Becoming

33. Being

34. Schema

۳۵. دان که هر رنجی ز مردن پاره‌ایست / جزو مرگ از خود بران گر چاره‌ایست...

جزو مرگ ار گشت شیرین مر ترا / دان که شیرین می‌کند کل را خدا

دردها از مرگ می‌آید رسول / از رسولش رومگردان ای فضول

(مولوی، ۱۳۸۱: ۲۳۰/۱-۲۳۰/۱۲)

منابع

- آریان‌پور کاشانی، منوچهر. (۱۳۸۴). فرهنگ پیشرو آریان‌پور. جهان‌رایانه. تهران.
- آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۹۰). فرهنگ معاصر عربی-فارسی. نی. تهران.
- آگامبن، جورجو. (۱۳۹۵). کودکی و تاریخ: دربارهٔ ویرانی تجربه. ترجمهٔ پویا ایمانی. مرکز. تهران.
- ادکینز، برنت. (۱۳۹۶). «طرح افکنی‌های مرگ» در هیدگر و مرگ: در باب امکان ناممکنی دازاین در هستی و زمان» ترجمهٔ مهرداد پارسا. شوند. تهران. صص ۳۹-۵۸.
- افلاکی العارفی، شمس‌الدین احمد. (۱۳۶۲). مناقب‌العارفین. به کوشش تحسین یازجی. دنیای کتاب. تهران.
- الیری، تیموتی. (۱۳۹۶). فوکو و ادبیات داستانی: کتاب تجربه. ترجمهٔ فرهاد اکبرزاده. آگاه. تهران.
- اندرسون، سوزان لی. (۱۳۹۳). فلسفه کیرکگور. ترجمهٔ خشایار دیهیمی. طرح نو. تهران.
- اینوود، مایکل. (۱۳۹۵). روزنه‌ای به اندیشهٔ مارتین هیدگر. ترجمهٔ احمدعلی حیدر. علمی. تهران.

۱۴۸ / سفر؛ تجربه زیسته خوانش اگزستانسیالیستی از الگوی سفر-زندگی شمس پرنده

- بلانشو، موريس و ديگران. (۱۳۹۴). *ادبیات و مرگ*. ترجمه لیلا کوچک منش. گام نو. تهران.
- بلاکهام، ه. ج. (۱۳۶۸). *شش متفکر اگزستانسیالیست*. ترجمه محسن حکیمی. مرکز. تهران.
- برلین، آیزایا. (۱۳۸۵). *مجوس شمال: یوهان گنورک هامان و خاستگاه عقل ناباوری جدید*. ترجمه رضا رضایی. ماهی. تهران.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۵). *پله پله تا ملاقات خدا: درباره زندگی، اندیشه و سلوک مولانا جلال‌الدین رومی*. علمی. تهران.
- سپهسالار، فریدون بن احمد. (۱۳۲۵). *رساله فریدون بن احمد سپهسالار در احوال مولانا جلال‌الدین مولوی*. به تصحیح سعید نفسی. اقبال. تهران.
- شایگان، داریوش. (۱۳۸۶). *افسون زندگی جدید: هویت چهل تکه و تفکر سیار*. ترجمه فاطمه ولیانی. پژوهش فرزانه‌روز. تهران.
- شمس تبریزی. (۱۳۹۱). *مقالات شمس تبریز*. تصحیح و تعلیق محمدعلی موحد. خوارزمی. تهران.
- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۹۷). *زندگی مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی مشهور به مولوی*. کتاب پارسه. تهران.
- فلین، توماس. (۱۳۹۵). *درآمدی بر اگزستانسیالیس*، ترجمه علیرضا فرجی. ریسمان. ایلام.
- کارلایل، کلیر. (۱۳۹۷). *کیرکگو*، ترجمه محمدهادی حاجی بیگلر. علمی و فرهنگی. تهران.
- کالینز، جف و سلینا، هاوارد. (۱۳۸۵). *هیدگر: قدم اول*. ترجمه صالح نجفی. پردیس دانش. تهران.
- کیرکگور، سورن. (۱۳۷۷). *بیماری به سوی مرگ* ترجمه رؤیا منجم. پرسش. تهران.
- _____ (۱۳۸۵). *ترس و لرز*. ترجمه عبدالکریم رشیدیان. نی. تهران.
- لوئیس. دی، فرانکلین. (۱۳۸۶). *مولانا: دیروز تا امروز، شرق تا غرب (درباره زندگی، معارف و شعر جلال‌الدین محمد بلخی)*. ترجمه حسن لاهوتی. نامک. تهران.
- مارسل، گابریل. (۱۳۸۸). *انسان مسئله گون*. ترجمه بیتا شمسنی. ققنوس. تهران.
- معلوف، لوئیس. (۱۳۸۹). *المنجد فی اللغة*. ذوی القربی.
- موحد، محمدعلی. (۱۳۹۱). *مقالات شمس تبریزی*. خوارزمی. تهران.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۱). *مثنوی معنوی*. به اهتمام توفیق سبحانی. روزنه. تهران.
- میوهال، استفان. (۱۳۹۶). «میرایی بشری: هیدگر، درباره چگونگی ترسیم اماکن ناممکن دازاین» در *هیدگر و مرگ: در باب امکان ناممکنی دازاین در هستی و زمان*. ترجمه مهرداد پارسا. شوند. تهران.
- صص ۸۳-۱۰۶.
- نیکویی، علیرضا. (۱۳۸۸). «بررسی تطبیقی نگاه مولوی و متفکران ملل دیگر به درد و رنج بشری» به کوشش مصطفی گرجی. پژوهشگاه علوم انسانی. تهران. صص ۶۳-۷۵.
- وارنوک، مری. (۱۳۹۳). *اخلاق و اگزستانسیالیسم*. ترجمه مسعود علیا. ققنوس. تهران.
- وال، ژان آندره. (۱۳۴۵). *اندیشه هستی*. ترجمه باقر پرهام. طهوری. تهران.

دوفصلنامه علمی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهرا (س) / ۱۴۹

هیدگر، مارتین. (۱۳۹۰). «۱۵- زاین و زمانبندی» در مرگ. مجموعه مقالات ارغنون. ترجمه محمد سعید خیالی کاشانی. سازمان چاپ و انتشارات. تهران. صص ۲۳۵-۲۷۲.

یاسپرس، کارل. (۱۳۷۴). *زندگی‌نامه فلسفی من*. ترجمه عزت‌الله فولادوند. مجموعه سپهر اندیشه. تهران.

_____ (۱۳۹۳). *عالم در آینه تفکر فلسفی*. ترجمه محمد عبادیان. پرشش. آبادان.

References

- Arianpour Kashani, Manouchehr. (1384). *Arianpour Advanced Dictionary*. Jahan Rayaneh. Tehran.
- Azarnoush, Azartash. (1390). *Contemporary Arabic-Persian Dictionary*. Ney. Tehran.
- Agamben, Giorgio. (1395). *Childhood and History: About Destruction of Experience*. Pouya Imani (trans.). Markaz. Tehran.
- Edkins, Brandt. (1396). "Death Projections" in *Heidegger and Death: On the Possibility of Dasein's Impossibility in Being and Time* Mehrdad Parsa (trans.). Shavand. Tehran. Pp 39-58.
- Aflaki Al-Arefi, Shamsaldin Ahmed. (1362). *Manageb al-Arefin*. Edited by Tahsin Yaziji. Donyay-e-Ketab. Tehran.
- O'Leary, Timothy. (1396). *Foucault and Fiction: The Experience Book*. Farhad Akbarzadeh (trans.). Agah. Tehran.
- Anderson, Suzanne Lee. (1393). *Kierkegaard's Philosophy*. Khashayar Deihimi (trans.). Tarh-e-Nou. Tehran.
- Inwood, Michael. (1395). *Heidegger: A Very Short Introduction*. Ahmed Ali Heidar (trans.). Elmi. Tehran.
- Blanchot, Maurice et al. (1394). *Literature and Death*. Leila Kouchakmanesh (trans.). Gam-e-Nou. Tehran.
- Blackham, H.J. (1368). *Six Existential Thinkers*. Mohsen Hakimi (trans.). Markaz. Tehran.
- Berlin, Isiah. (1385). *The Magus of the North: J.G. Hamann and the Origins of Modern Irrationalism*. Reza Rezaee (trans.). Mahi. Tehran.
- Zarinkoub, Abdolhossein. (1375). *Step by Step to Visit God: On Life, Thought, and Journey of Rumi*. Elmi. Tehran.
- Sepahsalar, Fereydon bin Ahmed. (1325). *Fereydon bin Ahmed Sepahsalar Treatise on Rumi's Behavior*. Edited by Saeed Nafisi. Egbal. Tehran.
- Shaygan, Dariush. (1386). *New Enchantment: Patchwork Identity and Mobile Thinking*. Fatemeh Valiani (trans.). Pazhouhesh Forozan rouz. Tehran.
- Shams Tabrizi. (1391). *Shams Tabrizi's Articles*. Edit and Commentary by Mohammad Ali Movahed. Kharazmi. Tehran.
- Forozanfar, Badi' alzaman. (1397). *Life of Molana, Jalal al-din Mohammad Balkhi known as Molavi*. Parseh Book. Tehran.
- Flynn, Thomas R. (1395). *Existentialism: A Very Short Introduction*. Alireza Faraji (trans.). Risman. Ilam.
- Carlisle, Clare. (1397). *Kierkegaard*, Mohammad Hadi Haji Beiglou. Elmi va Farhangi. Tehran.
- Collins, Jeff and Selina, Howard. (1385). *Introducing Heidegger: A Graphic Guide*. Saleh Najafi (trans.). Pardis Danesh. Tehran.
- Kierkegaard, Søren. (1377). *Sickness unto Death*. Roya Monajjem (trans.). Porsesh. Tehran. (1385). *Fear and Trembling*. Abdolkarim Rashidian (trans.). Ney. Tehran. _____
- Lewis D., Franklin. (1386). *Rumi: Past and Present, East and West (On Life, Mysticism, and Poetry of Jalal al-Din Mohammad Balkhi)*. Hassan Lahouti (trans.). Namak. Tehran.
- Marcel, Gabriel. (1388). *Problematic Man*. Bita Shamsini (trans.). Qoqnous. Tehran.
- Malouf, Louis. (1389). *Al-Monjed fi Al-Loghat*. Zovi al-Ghorbi.
- Movahed, Mohammad Ali. (1391). *Shams Tabrizi's Articles*. Kharazmi. Tehran.

- Molavi, Jalal al-din Mohammad. (1381). *Masnavi Ma'navi*. Edited by Tofiqh Sobhani. Rouzaneh. Tehran.
- Mulhall, Stephen. (1396). "Mortality of Man: Heidegger, On the Manner of Tracing Impossible Places of Dasein" in *Heidegger and Death: On the Possibility of Dasein's Impossibility in Being and Time*. Mehrdad Parsa (trans.). Shavand. Tehran. pp 83-106.
- Nikoe, Alireza. (1388). "A Comparative Study of Rumi's View and Other Nations' Thinkers to Human Suffering". Edited by Mostafa Gorji. Humanities Research Institute. Tehran. pp 63-75.
- Warnock, Mary. (1393). *Ethics and Existentialism*. Masoud Olia (trans.). Qoqnous. Tehran.
- Wahl, Jean Andre. (1345). *Philosophy of Existence*. Bagher Parham (trans.). Tahouri. Tehran.
- Heidegger, Martin. (1390). "Da-Sein and Timing" in *Death*. Arghanon Article Collection. Mohammad Saeed Khiali Kashani (trans.). Sazman Chap va Entesharat. Tehran. pp 235-272.
- Jaspers, Karl. (1374). *My Philosophical Biography*. Ezatollah Foladvand (trans.). Sepehr Andishe Collection. Tehran.
- (1393). *The World in Philosophical Thinking's Mirror*. Mohammad Ebadian (trans.). Porsesh. Abadan.

Journey: The Lived Experience An Existentialist Reading of Life-Journey Model of Flying Shams¹

Negin Binazir²

Received: 20/10/ 2019
Accepted: 08/01/2020

Abstract

Dasein is a lonely, individualized human who releases himself from both inauthentic being and immersion in mass crowd (Kierkegaard), horde (Nietzsche) and Das Man (Heidegger) with his own choices, and prepares many possibilities and situations against requirement, certainty, and necessity for himself too; the possibilities that separate him from happenings of life and move him towards transcendence. Boundary/crisis situations like pain, suffering, despair, failure, fright, journey, ageing, death, and so on are the best conditions for confronting the self and existential borders; fragile situations which by disintegrating fixed mindsets, established schemes, and packed experiences pave the way for taking a leap towards self-understanding. The present article explores the life-journey model of flying Shams considering existentialist philosophy key concepts (authentic self, individuality, choice, possibility, lived experience, movement, boundary situation, journey, and death). By analyzing quotations and manner of living of Shams, it explicates the ways by which Shams experiences and lives the journey as life, with a conscious choice, and in this inner experience and personal world (Sartre) breaks himself off from everydayness and mediocrity and moves continuously towards the transcendent and infinite with consciousness, self-knowledge, and subjectivity. Journey is the best option for Shams to remain anonymous, non-adherent to repetitive and public norms and forms, and to experience boundary situation. One of the most important boundary situations, which is more likely to encounter during a journey, is understanding the death presence as the most fundamental option of Dasein. In moving towards death, Shams experiences existential development, desires death, and also by observing the instability of possibilities and finite affairs of existence his faith to absolute truth becomes harder and firmer.

Keywords: Existentialism, Individuality, Lived Experience, Journey, Shams Tabrizi.

¹ DOI: 10.22051/jml.2020.28812.1854

² Assistant Professor of Persian Language and Literature, University of Guilan, Guilan, Iran, neginbinazir@yahoo.com